



بهرم برای شکار به «یوش» رفتیم. پدرم به «یوش» (زادگاهش) علاقه‌ی زیادی داشت و در این سن باز هم دست از شکار برنمی‌داشت. پس از چند روز قامت در «یوش» به علت سرما خوردگی پدرم به تهران مراجعت کردیم اما امروز وضع مزاجی پدرم وخیم‌تر شد تا این‌که...

### در آخرین لحظه...

ساعت دو بعد از نیمه شب است. همسر «نیمایوش» و پسرش «شراکیم» بالای سر او هستند... «نیمایوش» چشمان خود را باز می‌کند و خطای به صورت فرزند و همسرش خیره می‌شود و در حالی که قطره اشکی در گوشه چشمش حلقه زده می‌گوید: شراکیم... از آب... کسی آب به من برسان... «شراکیم» از جای برمی‌خیزد تا آب بیاورد ولی وقتی با لیوان آب بخار می‌کشد چشمان پدر به سقف خیره مانده است. فرزند فریاد می‌زند: پدر... پدر!... اما دیگر جوابی نمی‌شنود.

بسیاری از هواخواهان «نیمایوش» می‌پرسند این شاعر کهن‌سال و شیرین در آخرین لحظات و روزهای زندگی چه گونه بوده است؟ و ما جواب این سؤال را از دهان فرزند و همسر «نیمایوش» می‌دهیم. بانو «عالیه» همسر «نیمایوش» می‌گفت: «نیمایوش» در این چند روز از بیماری سینه خیلی رنج می‌برد. چهره‌اش کشید و لاغر شده بود. کم‌تر سخن می‌گفت. «شراکیم» فرزند «نیمایوش» می‌گفت: در این روزها بیماری ذات‌الریه پدرم کلیه پدرم را خیلی رنج می‌داد اما به زندگی خویش سخت امیدوار بود و همین جهت هرگز به فکر وصیت‌نامه نیفتاد...

### نیمایوشیج

## ای شب

هان ای شب شوم وحشت‌انگیز  
تا چند زنی به جانم آتش  
یا چشم مرا ز جای برون کن  
یا پرده ز روی خود فروکش  
یا باز گذار تا بیبرم  
کز دیدن روزگار سیرم

\*\*\*

دیریست که در زمانه‌ی دون  
از دیده همیشه اشگیارم  
عمرم به کدورت و الم رفت  
تا باقی عمر چون سپارم  
نه بخت بد مراست سامان  
وی شب نه تو را پدید پایان

\*\*\*

چندین چه کنی مرا ستیزه  
بس نیست مرا غم زمانه؟  
دل می‌بری و قرار از من  
هر لحظه به یک ره فسانه  
بس کن که شدی تو فتنه‌ی سخت  
سرمایه‌ی درد و دشمن بخت.

وقتی به منزل «نیمایوش» رسیدم کسی از به اصطلاح پیروان مکتب‌اش سر آنجا نبود و تنها یک نفر شاعر کلاسیک به نام «ابراهیم ناعم» روی صندلی نشسته بود و بر مرگ «نیمایوش» افسوس می‌خورد و این باعث تعجب من بود که یک شاعر کلاسیک تا چه اندازه به بنیان‌گذار شعر نو علاقه‌مند است... «ناعم» می‌گفت: استاد همیشه تأکید می‌کرد که غرض از کوتاه آمدن کردن مصراع‌های شعر فارسی تنها این بود که دید و ابده تازه‌ای در شعر خردار سازم و لاغر! آقای «ناعم» می‌گفت: سه روز پیش حال استاد خوب بود و چون استاد «حسین یاحقی» اظهار تمایلی به ملاقات با «نیمایوش» کرده بود من شعری که در این باره سروده بودم به نظر استاد رسانیدم و ایشان نیز موافقت حید را با ملاقات استاد «یاحقی» یادآوری کرد و این شعر را برای «یاحقی» فرستادیم:

حضرت استاد یاحقی سلام ای تو را معیار موسیقی تمام  
دوش با احباب حالی داشتیم جای‌تان خالی مقالی داشتیم  
گرچه بزم ما بسی عالی نبود لیک از وجد و طرب خالی نبود  
هم گل و هم بایل و مل داشتیم هم سمار را به غلغل داشتیم  
\*\*\*

آن‌چه لازم بود حاضر کرده‌ام دعوت از «نیمایوش» می‌شاعر کرده‌ام  
خواندم این ابیات با صوت جلی کور بادا چشم دشمن. یا علی  
پخته کن اندیشه‌های خام را تخته کن دکان به فرجام را

### تشیع جنازه

ساعت نه صبح روز جمعه جنازه‌ی «نیمایوشیج» را فامیل و عده‌ی گشت‌شماری از علاقمندان به آثار او از مسجد قائم به امامزاده عبدالله شایعت کردند. در میان کسانی که برای شرکت در تشییع جنازه‌ی «نیمایوش» آمده بودند حضور خانم «منتخب صبا» همسر مرحوم «نیمایوش» و آقایان «خلیل سلگی» «جلال آل‌احمد» و «سعید وزیری» و اعضای انجمن ادبی ایران حائلی به‌نظر می‌رسید. از شعرای نوپرداز و آن‌ها که شهرت یا افسانه‌ی شهرت حید را در پناه از بر کردن و بازگو کردن اشعار «نیمایوش» دست‌وپا کرده بودند کسی به چشم نمی‌خورد. اما از خیل شاعران با احساس حضور خانم «فروغ فرخ‌زاد» در تشییع جنازه‌ی «نیمایوش» مخصوصاً به چشم می‌خورد.

## گور نیما

به‌طوریکه آقای «عظام‌الدوله آشتیانی» از بستگان «نیما یوشیج» می‌گفت: انجمن ادبی ایران تصمیم گرفته است که جسد استاد را در تپه‌ی «زردبند» (نزدیکی لشکرک) که متعلق به آقای «مهندس سلطانی» است به‌خاک بسپارد و مهندسین و حجاران پیرو مکتب «نیما» مقبره‌ی زبانی برای آن مرحوم خواهند ساخت و تا اتمام ساختمان آرامگاه مزبور جسد «نیما» در امامزاده عبدالله به‌عنوان امانت نگه‌داری خواهد شد.

## نیما، کی بود؟

او روزی خود را این‌طور معرفی کرد:

«در سال ۱۳۱۵ هجری [قمری] ابراهیم نوری - مرد شجاع و عصبانی - از افراد یکی از دودمان‌های قدیمی شمال ایران محسوب می‌شد. من پسر بزرگ او هستم. پدرم در این ناحیه به زندگانی کشاورزی و گل‌داری خود مشغول بود. در پاییز همین سال، زمانی که او در مسقط‌البراس بیلاقی خود «یوش» منزل داشت، من به دنیا آمدم...»

زندگی بدوی من در بین شنان و ایلخی‌بانان گذشت که به‌هوای چراگاه، به نقاط دور بیلاق و قشلاق می‌کنند و شب بالای کوه‌ها ساعات طولانی با هم دور آتش جمع می‌شوند.

از تمام دوره‌ی چگی خود، من به‌جز زد و خوردهای وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ‌نشین و تفریحات ساده‌ی آن‌ها در آرامش یک‌نواخت و کور و بی‌خبر از همه‌جا چیزی به‌خاطر ندارم.

در همان دهکده، که متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد گرفتم. او مرا در کوچ‌بازارها دنبال می‌کرد و به‌باد شکنجه می‌گرفت. پاهای نازک مرا به درخت‌های ریشه و کوزه‌دار می‌بست. با توک‌های بلند می‌زد و مرا مجبور می‌کرد به از بر کردن نام‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌های دهاتی به‌هم می‌نویسند و خودش آن‌ها را به‌هم چسباندی و برای من ظنومار درست کرده بود.

اما یک سال که به شهر آمدم اقوام نزدیک من مرا به همپای برادر از خود کوچک‌ترم «لادین» به یک مدرسه‌ی کاتولیک واداشتند. آن وقت این مدرسه در تهران به مدرسه‌ی عالی سن‌لویی شهرت داشت. دوره‌ی تحصیل من از این‌جا شروع می‌شود. سال‌های اول زندگی مدرسه‌ی من به زد و خورد با بچه‌ها گذشت. وضع رفتار و سکنتان من، گناه‌گیری و حججی که مخصوص بچه‌های تربیت شده در بیرون شهر است، موضوعی بود که در مدرسه مسخره برمی‌داشت. هنر من خوب پریدن و با رفیقم حسین پزیمان فرار از محوطه‌ی مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی‌کردم فقط نمرات نقاشی به‌داد من می‌رسید. اما بعدها در مدرسه مراقبت و تسویق یک معلم خوش‌رفتار که نظام‌وقفا شاعر بنام امروز باشد، مرا به خط شعر گفتن انداخت...»

«نیما» در همین توضیحات و معرفی خود گفته بود که: «من به رودخانه شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد بدون سرو صدا می‌توان آب برداشت.» از آثار معروف «نیما»، «افسانه»، «خانواده سرباز»، «مانلی» و کتاب «ارزش احساسات» (نثر) و تعداد زیادی شعر که در مجلات ادبی پایتخت منتشر شده است. به‌طوری‌که کسب اطلاع کرده‌ایم «نیما» در ماه‌های اخیر به سرودن کتابی به‌نام «قلعه سقریم» پرداخته بود که اجل مهلت‌اش نداد.

## نیما یوشیج

# داستانی نه تازه

شامگاهان که رویت دریا

نقش در نقش می‌نهفت کبود

داستانی نه تازه کرد به کار

رشته‌ای بست و رشته‌ای بگشود

رشته‌های دگر بر آب بیود.

اندر آن جایگه که فندق پیر

سایه در سایه بر زمین گسترد

چون بماند آب جوی از رفتار

شاخه‌ای خشک کرد و برگی زرد

آمدش باد و با شتاب بیود.

همچنین در گشاد و شعع اثروخت

آن نگارین چرب‌دست استاد

گوشمالی به چنگ داد و نست

پس چراغی نهاد بر دم باد

هر چه از ما به یک عتاب بیود.

داستانی نه تازه کرد آری!

آن ز نغمای ما به ره شادان

رفت و دیگر نه بر قفاش نگاه

از خرابی‌های عاش آبدان

دلی از ما ولی خواب بیود!

۱۶ فروردین ۱۳۲۵

دفتروهنر ارزان‌ترین و گران‌ترین هدیه‌ی نوروزی!





چهره‌ی شاملو کار بهرادر شده‌گران  
برای دفترهنر

شب پنجشنبه‌ی هفته‌ی پیش - **نیما یوشیج** درگذشت...  
خیلی‌ها نمی‌خواهند - یا بهتر بگوییم: نمی‌توانند - این حقیقت را دریابند که  
**نیما**، پس از حافظ، بزرگترین شاعر ایران بود. علاوه بر این، با آغاز دوران شاعری **نیما**،  
شعر فارسی نخستین دوران عمر خود را که با رودکی آغاز شده، بود پشت سر می‌گذارد و  
دوران دوم عمر خود را آغاز می‌کند. پس بدین قرار، **نیما** از دو لحاظ در تاریخ شعر کشور  
ما دارای ارجح و اهمیت است.



زندگی خصوصی **نیما** سراسر به ناکامی گذشت.  
به سال ۱۳۲۵، در نامه‌ای خطاب به یکی از دوستان خود می‌نویسد: «**کسی که  
در هنر دست به کار تازه می‌زند، باید مقامی نظیر مقام شهادت را بپذیرد!...**»  
این سخن، تاریخ زندگی **نیما**ست. **نیما** شهید بسوغ خود شد. تلاش  
سیرات‌خوران ادبیات گذشته برای پیش‌گیری از نفوذ معنوی او و جلوگیری از بسته شدن دکده‌ی  
بی‌مایه و سرمایه‌ی خویش از **بکسو**، و رسوائی ادبی گروهی ونگرد و از همه جا رانده، که به  
قصد نام و نان، به نام **نیما** و «شعرون» جنگ انداختند از سوئی دیگر. چنان‌چنانچاله‌ی به‌راه  
انداخت که زمان درازی می‌باید بگذرد تا این جنجال فرو نشیند و حقیقت **نیما** به‌گوش  
رسد.

دکاداران شعر و شاعری، که از هر پاره‌کهنه‌ای برای علم ساختن و بدجنگ **نیما**  
برآزایشن سود می‌جستند، برای آلودن نام **نیما**، از شب‌گردی‌های این گروه و از آثار مفتضح  
و مبتذل ایشان، حربه‌های بی‌شمار ساختند. و هر جا که پیش آمد، به دستاویز آن حربه‌ها  
به **نیما** تاختند. هذیان‌های سراسمی دیوانگان و خزعلاتی از طراز «**جیع بنفش**» برای  
بی‌مایگان دیگری که وجود **نیما** سزاوار نام‌آوری‌شان بود، حربه‌هایی چنانچه شد... از  
روزنامه‌های مبتذل بازاری گرفته تا مجلات به‌اصطلاح «هنری طراز اول» و از انجمن‌های  
ادبی مکتب‌خانه‌ها گرفته تا بلندگوهای رسمی. همه‌جا «**جیع بنفش**» و «**نیما**» نام‌روانه در  
بگ هارون کوبیده شد. **نیما** کج خانه‌ی خود نشسته بود و به همه‌ی این ناسردی‌ها و  
تا بی‌بسی‌ها و نادانی‌ها نگاه می‌کرد. چنان‌که همه‌جا می‌کارید و فریادش به هیچ‌جا  
نمی‌رسید. در همین ایام بود که به یکی از دوستان خود نوشت: «...آدم **نیما** نمی‌تواند  
با کورها ردیف شود و سر چوبی را گرفته راه برود. اگر گاهی چنین کند تقریچی  
است و اگر در تمام عمرش بکنند دیوانه است... اما خوشبختی من در این گوشه‌ی  
دنج و دورافتاده در این است که با کورها و دیوانه‌ها و از خودرفته‌ها بر خوردی  
ندارم. یا چیزی می‌خوانم، یا چیزی می‌نویسم، یا عدت‌های طولانی در بیرون کومه  
در آفتاب دواز می‌کشم و در این حال نگاه من به تکه‌های دودی است که از جای  
نا معلوم در دامنه‌ی جنگل بلند می‌شود؛ می‌رود مثل این که جز رفتن چاره‌ای  
ندارد... ما می‌رویم، شین پرتو! و این روش که روزی آن هم نیست و بوی هجران  
می‌دهد، برای شلاق زدن به اعصاب کسی که درد می‌کشد کافی است...»  
از لحاظ کار شاعری، آثار ارجمند **نیما** یگانه و بی‌همتاست و به آثار هیچ‌یک از

## احمد شاملو

تهران، دی‌ماه ۱۳۳۸

# پیام نیما\*

شاعران پیشین یا هم‌زمان خویش شیبه نیست.  
ظرافت اندیشه‌ی او به حدی است که گاه، خواننده یا شنونده‌ی شعر او نمی‌تواند  
باور کند که این چنین دقیقه‌ای را می‌تواند در شعری خوانده، یا شنیده باشد. با این همه،  
**نیما**، بیانی خشک و پُرصلات دارد که شعر او را به سندان‌ی شباهت می‌دهد. و مجموعه‌ای  
که از آن ظرافت اندیشه و این خشکی بیان به‌دست می‌آید، چنان است که گوئی **نیما** با  
تارهای نازک ابریشم خام، سندان پولادین می‌ساخته.



درباری **نیما** چه می‌توان گفت؟ - امروز هیچ!  
شاید پس از آن‌که - علی‌الرمس - گروهی که پس از درگذشت کسانتی چون سادق  
هدایت و امثال او کمر به نام‌آوری می‌بندند از پای نشینند و جنجال بیکاران این‌الوقت  
فرو نشست، با همت بستگان **نیما** و به‌خصوص خواهر گرانمایه‌ی او «**ناکینا**» بتوان برای  
شناساندن **نیما** به مردمی که نتوانستند او را در زمان حیات‌اش دریابند، قدم برداشت.

\* عنوان برگرفته از متن و از دفترهنر است. این  
چهارم در نشریه‌ی «روشنگر»، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۳۸ با  
عنوان «احساس یک شاعر» آمده است. با این توضیح  
که نشریه‌ی روشنگر از شاملو خواسته است تا نظریش  
را درباره‌ی زندگی و آثار **نیما** برای خوانندگان آن  
نشره بنویسد.



از راست: سیاوش کسرائی و نورت‌الله نوح  
۱۳۷۰ - وین (اتریش) - عکس از آرشیو نوح برای دفترهنر

## سیاوش کسرائی

تهران . ۲۱ دی‌ماه ۱۳۳۸

# بیگانه‌ی یوش \*

سردی از دره‌های زیبای یوش برآمد که با همه بیگانه بود . نگاهش را چیزهای دیگر پُر کرده بود : آتش شبانان شیرو ، کوچ دهقانان ، روده‌های گره‌خورده و کوزه‌های سرسبز . و گوش‌اش با نواهای غریبی آمیزش داشت : آواز درمندان‌های نوکاش از طوفان گریخته ، اضطراب پرهزای نازک شب‌پهروی ساحل نزدیک ، و آوای « گالش » هاشی که با دمیدن در بوق و کوبیدن بر طبل ، شب را تا سپیده ، گرازها را از سزاران می‌رانند . . . این بود که با نامی و پیمای دیگری به شهر آمد و متاع روستائی خود را یکجا به افسانه‌سازان عرضه کرد و گفت :

**من به بازار کالافروشان**

**می‌دهم هر چه را - در بواب**

**شادی روز گمشده‌ای را**

بازرگانان ، او و کالایش را ریشخند کردند . نیما از ایشان روی پیچید و به آنان که دردی داشتند و حرفی ، دروی آورد و شنید که :

**داستان از دردی می‌گویند مردم**

**و او مرغ آسین گوی مردم شد...**

**رستگاری روی خواهد کرد**

**وین شب تیره بدل با صبح**

**روشن گشت خواهد**

در جنبش‌های مردم و شادی‌شان بانگ برآورد :

**آی آدم‌ها - آسمان**

**یک‌ریز می‌بارد روی بام خانه**

**همسایه‌ی من ، مرد ماهیگیر**

**عسکرتی که او را می‌شناسید**

و در غم دلشکستگیان در کنجی خرید ، در خواب زمستانی‌اش ، کج‌اندیشار را در فروغ بریده‌دنگ بازی‌های دروغین ، تماشاگر شد .

تهائی و خاموشی اگر چه درون او را کاوید و گونه‌هایش را شیار افکند و اثر پی‌لاد اندیشه‌اش را سیقل داد . نیما **ناقوش‌ها** را به‌صداد در آورده که **پادشاه فتح** می‌آید . آن‌گاه چون آفتگر زبردستی کلیدی را که ساخته بود در دست دیگران گذاشت : چه انزوا بیان تجسس را از لسان او درزیده بود ، کماری گرفتند . به آتشی که افروخته بود نگران شد .

نفس‌اش آکنده ، از عطر جنگل‌های باران‌خورده و دریا‌های برآشفته در جار آگام می‌نقست و هنگامی‌که او در به روی خود می‌بست :

**دو فرو بند که با من دیدگر**

**و غیبتی نیست به دیدار کسی**

پنجره‌ها یک‌ایک به دیدار او گشوده می‌شد .

در ششی که به سحر نزدیک می‌شد ، بیگانه‌ی یوش مُرد ، اما هر نیمه‌س

و فشی که :

**می‌تراود مهتاب**

**می‌درخشد شب‌تاب**

سایه‌ای به روی در کلبه‌های ما می‌افتد که :

**کولبارش بر دوش**

**دست او بر در**

**می‌خواند با ما :**

**غم این خفته‌ی چند**

**خواب در چشم ترم می‌شکند .**

و این نیماست ، در را باز کنید .

\* عنوان برگرفته از متن و از دفترهنر است . این نوشته در نشریه‌ی «فروسی» شماره‌ی ۲۹ ، ۲۱ دی‌ماه ، ۱۳۳۸ با عنوان «متفکرترین شاعر معاصر ایران درگذشت . . . آمده است .





به کوشش: **هایده رازی**  
آشنایی - زمستان ۱۳۷۹

# نیما یوشیج

- ✦ آذری، میرسید علی: «خورشیدی که در تاریکی نغمه بدخشنده»، انتشارات آفتاب، تهران، ۱۳۵۰.
- ✦ آریان پور، بحیی: «از صفا تا نیما»، انتشارات فرانکس، تهران، ۱۳۵۰.
- ✦ آریان پور، بحیی: «از نیما تا روزگار ما»، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۷۱.
- ✦ آل احمد، جلال: «مشکل نیما یوشیج»، انتشارات موعظ دانش، تهران، ۱۳۱۵.
- ✦ آل احمد، جلال: «آرزوهای ستازده»، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۱۷.
- ✦ آینی، عبدالحمید: «شرح منظومه‌های مثنوی و ۱۵ قطعه‌ی دیگر از نیما یوشیج»، به مناسبت یکصد و سی و ششمین سالگرد تولد نیما یوشیج، انتشارات فرزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- ✦ احمدی، احمد رضا (با صدای: سوری، محمد آواز): «لاچینی، فریدرز موسیقی ۱: «نوار موسیقی»، شعرهای نیما یوشیج برای سرآهنگ سال خاموشی او - موسسه‌ی نوار کامپیوس، پتسدا - آمریکا، تاریخ انتشار ندراره.
- ✦ اخوان ثالث، مهدی: «مثنوی و بدعت‌ها و عفا و لغای نیما یوشیج»، انتشارات بزرگمهر - تهران، ۱۳۶۸. ۱۶۰ چاپ ۱۳۷۶.
- ✦ غزالی، ایر: کتاب «بدایع و بدعت‌های نیما یوشیج» تغییر یافته است.
- ✦ استغلامی، محمد: «بررسی شعر معاصر ایران» (نیما و دیگران)، ...، تهران، ۱۳۱۵.
- ✦ استغلامی، محمد: «ادبیات دوره‌ی بیفکری و معاصر»، دانشگاه سیاهان، گلاب ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- ✦ استغلامی، محمد: «بررسی ادبیات امروز ایران»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- ✦ اسماعیلی، امیر: «نیما یوشیج»، انتشارات نشر دیر، ...، ۱۳۷۸.
- ✦ پور احمد چکناسی، محمد تقی: «گفتنی و نوقان»، (نوحه)، تهران، ۱۳۵۳.
- ✦ پورنماداران، نفی: «خانه‌ام ایبری است، شعر نیما از سنت تا نخبند»، انتشارات سروش، انتشارات صدا و سیما، تهران، ۱۳۷۷.
- ✦ تراسی، ضیاءالدین: «نیما یوشیج دیگر»، نگاهی تازه به شعر نیما یوشیج، از انتشارات نشرنو - نشر نیما، تهران، ۱۳۷۵.
- ✦ حسن عسائی، ابوالقاسم (نگاره آورنده): «مثنوی»، چاپ اول، انتشارات مفرغ‌علی‌شاه، تهران، شهریور ۱۳۳۶.
- ✦ حسن عسائی، ابوالقاسم: «نیما، زندگی و آثار او»، انتشارات مفرغ‌علی‌شاه، تهران، ۱۳۵۷.
- ✦ حاکمی، اسماعیل: «ادبیات معاصر ایران»، انتشارات روز، تهران، ۱۳۵۳.
- ✦ حاکمی، اسماعیل: «آشنایی با ادبیات فارسی»، انتشارات روز، تهران، ۱۳۵۰.
- ✦ حصوری، علی: «زمان فارسی بر شعر امروز»، شهریور، تهران، ۱۳۱۷.
- ✦ حنوفی، محمد: «شعربو از آغاز تا امروز»، انتشارات فرانکس آجسی، تهران، ۱۳۵۳.
- ✦ حکیمان، ابوالفتح: «فهرست مشاهیر ایران» (جلد ۲)، دانشگاه مفر ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- ✦ حمزایان، حسین (مبارک کرمانی): «سیمای شاعران»، انتشارات آفتاب، تهران، ۱۳۶۱.
- ✦ حمیدی شیرازی، مهدی: «فنون و انواع شعر فارسی» (معاوضه و شوخی با نیما، شعری در مکتب نیما)، بهار، ناشر، تهران، ۱۳۵۱.
- ✦ خامه‌ای، انور: «چهار چهره»، خاطرات و تفکرات نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحمید نوین، ذبیح بهروز، انتشارات کتاب‌سرا، تهران، پاییز ۱۳۶۸.
- ✦ خیره‌زاده، علی امیر: «زبان و ادبیات فارسی»، جاردان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ✦ خواجه‌نوری، مینا: «بررسی تطبیقی میراث ادبی نیما یوشیج»، (پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس)، دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۷.
- ✦ ذوقی، رضا: «شاعران در زمانه‌ی محسوت»، نیل، تهران، ۱۳۵۰.
- ✦ دستغیب، عبدالعلی: «سایه‌روشن شعر فارسی»، فرهنگ، تهران، ۱۳۱۸.
- ✦ روشنگر، محمد + فرخ‌زاد، فروغ: «انتخاب ۱: «از نیما تا بعد»، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- ✦ سیف‌الرحمن، احمد: «نیما یوشیج پایه‌گذار مکتب نوین شعر فارسی»، ادبیات نوین ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.



● شارق، بهمن «نیمایوشیج و شعر پارسی» (چورسی و نقد آثار نیمایوشیج)، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۵۰.

● شاملو، احمد (با صدای ا. فخرالدینی، فرهاد امینبیدی): «نوار نیمایوشیج»، موسسه فرهنگی هنری ماهور، زمستان ۱۳۷۳، تهران، روی جلد نوار کار ضیالالدین جاوید.

● شفیعیان، محمدجواد «نقد اشعار نیمایوشیج»، (پایان‌نامه‌ی لیسانس)، دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.

● شمس‌لنگرودی، محمد: «تاریخ تحلیلی شعر نو»، انتشارات ...، تهران، ۱۳۷۰.

● صفاری دوست، حسین: «با نیمایوشیج و دیگران»، انتشارات نشر چکامه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.

● صفاری دوست، حسین: «با نیمایوشیج و دیگران - ۲»، انتشارات نشر چکامه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.

● صفدی، حسین: «کتاب‌شناسی نیمایوشیج»، کانون فرهنگ و هنر مازندران، مازندران، ۱۳۶۹.

● شاهباز، سیروس (گردشنامه): «شعرهای آرش ۲، ویژه‌ی نیمایوشیج»، انتشارات آرش، تهران، حدوده ۱۳۵۰.

● شاهباز، سیروس: «یوشیج»، احوال طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زاده‌گاه نیمایوشیج، انتشارات معاصر، تهران، ۱۳۶۲. (انتشار دیگری از این کتاب در سال ۱۳۷۷ به‌مناسبت صدمین سال تولد نیمایوشیج، توسط مرکز جهانی یوشیج)

● شاهباز، سیروس + احمدی، احمدرضا + ابراهیمی، جعفر + شعبانی، اسدالله: «از رودکی تا نیمایوشیج»، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، ۱۳۶۵.

● شاهباز، سیروس (تدوین): «مجموعه‌ی کامل اشعار نیمایوشیج»، انتشارات نگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، تهران.

● شاهباز، سیروس (به‌گوشش): «نمونه‌هایی از شعر نیمایوشیج»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

● شاهباز، سیروس (به‌گوشش): «برگزیده‌ی آثار نیمایوشیج» (نثر)، انتشارات برزکهر، تهران، ۱۳۶۹.

● شاهباز، سیروس (به‌گوشش): «پایان‌نامه‌ی نیمایوشیج»، زیر نظر محمدرضا لاهوتی، خوشنویسی محمد احمادی، انتشارات مؤسسه فرهنگی گسترش هنر، چاپ اول، تهران، آذرماه ۱۳۶۸.

● عبدعلی، محمد (گردآورنده): «فرهنگ شعر نیمایوشیج و ترکیبات اشعار نیمایوشیج»، چاپ بنیاد جاسزاد، ۱۳۷۱، تهران.

● فروزانجانی، عباس (به‌گوشش): «نیمایوشیج و شعر امروز» (گفت‌وگو با محمد مختاری)، انتشارات فصل‌سبز و انتشارات توس، ج ۲، تهران، تابستان ۱۳۶۹.

● کریمزاده، محمد: «رنگ محلی در شعر نیمایوشیج»، (پایان‌نامه‌ی لیسانس)، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۱.

● کریمی، خسرو: «کتاب‌نامه‌ی فرهنگ و هنر ایران در دوران پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی» (کتاب‌شناسی



چهره‌ی سیروس شاهباز گردآورنده آثار نیمایوشیج، کار فروع فرخ‌زاد عکس شاهباز مرجعین فرهنگ فرهی برای دانشجو



نیمایوشیج)، کتابخانه‌ی ملی ایران، تهران، ۱۳۵۵.

● سعیدی، مجتبی (به‌گوشش): «می‌تواند مهتاب» (پایان‌نامه‌ی نیمایوشیج)، نوشته‌ی گروه‌ی از نویسندگان، از انتشارات ارغنون، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.

● ملک‌زاده، محمدحسین: «نیمایوشیج»، اداره، کل فرهنگ و هنر استان مازندران، ساری، آبان ۱۳۵۶.

● مؤذن احمدی، عزیزالله: «زبان شعر نیمایوشیج» (پایان‌نامه‌ی لیسانس)، دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.

● مهاجرانی، عبدالله: «افسانه نیمایوشیج»، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.

● میرنزاری، علی (گردآورنده): «اشعاری فراتر از نیمایوشیج»، انتشارات سازسان استاد ملی ایران، پژوهشکده استاد، چاپ اول، شهریور ۱۳۷۵، تهران. به‌مناسبت یکصدمین سالروز تولد نیمایوشیج.

● نوری اسفندیاری، اسدالله: «تاریخ خانوادگی اسفندیاری»، انتشارات آفتاب، تهران، ۱۳۴۹.

● نوین، عبدالحمید: «الذلو»، ویلیام شکسپیر، برگردان اشعار از نیمایوشیج، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.

● هنرمندی، حسن: «بنیاد شعر نو در فرانسه و پیوند آن به شعر فارسی» (چهره‌ی نیمایوشیج در زمان فرانسه)، انتشارات زیار، تهران، ۱۳۵۰.

● یوسفی، غلامحسین: «چشمه روشن»، انتشارات علمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱.

● یوشیج، نیمایوشیج: «ارزش احساسات در زندگی هنریشکبان و پنج مقاله در شعر و نمایش»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

● یوشیج، نیمایوشیج: «کشف‌های شکنجه»، به‌گوشش شواکم یوشیج و سیروس شاهباز، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۰.

● یوشیج، نیمایوشیج: «شواکم» (با نظرات)، «مجموعه‌ی شعرهای نو، عجز، قصیده، قطعه»، نشر آتار، نگاه، تهران، ۱۳۶۸.

● یوشیج، شواکم (تدوین): «نامه‌های نیمایوشیج»، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۶۸.

● یوشیج، نیمایوشیج: «نیمایوشیج»، «نامه‌ی نیمایوشیج»، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.

● ...: «کتاب نخستین تک‌نگاره‌ی نویسندگان ایران»، از انتشارات احسن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چاپ اول، چاپخانه‌ی رنگین، تهران، تیرماه ۱۳۶۶. چاپ دوم این کتاب از طریق انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۷.

● برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه می‌توانید از طریق دفترها یا تهیه‌کننده‌ی این بخش تماس حاصل فرمایید.

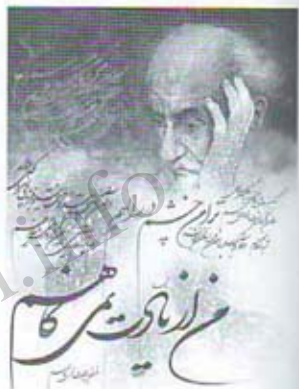


# آرشیو عکس ایران

عکس های



چهره‌ی نیما کار و رسم از انجمن مخلصین سوادکده لاسلو



# نیمایوشج



قصه‌ی رنگ پریده، خون سرد

سر پسر عشق است و تاکی و فرد



Nima

جلد ۱۳۰۰



بالا : خوشنویسی اسرائیل شیروچی  
چند کتاب‌های نیما و نشریه تکاپو  
کاربرگاتور چهره‌ی نیما کار فرانک تون  
Nima by Frank Thorne



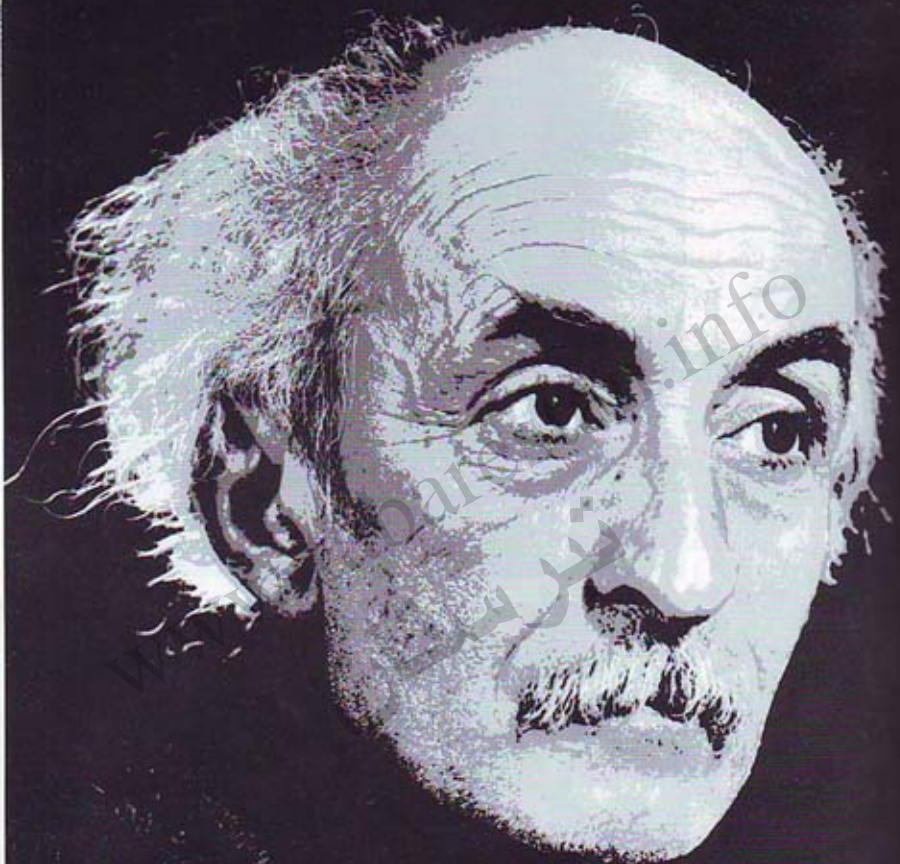
کارگاتور نیما کار بهمن عیسی  
خانه‌ی نیما عکس از مولتی میلاهی



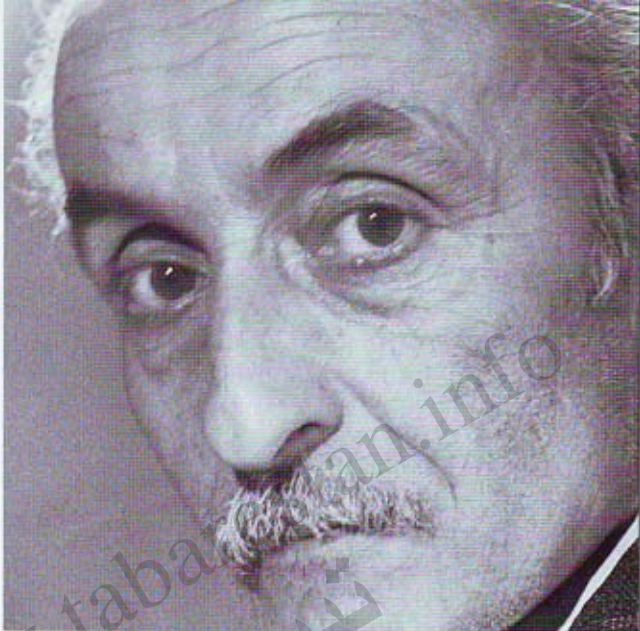
دو عکس از بالا و از راست:  
سایه، کسروی، نیما، شاعلو  
و دو عکس پایین: « مولتی کیوان  
عکس‌ها از آرشبو عزیزمان سایه



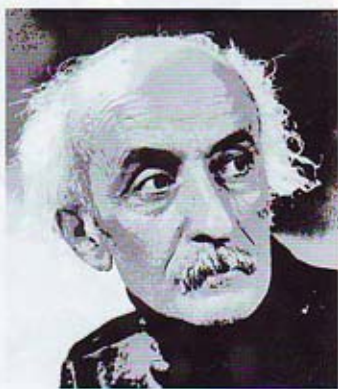
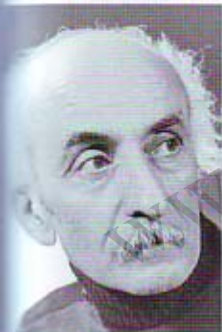




عکس از عزیزان هادی شفاپه



عکس‌ها از هادی شفاغیبه  
عکس عالیله خانم مرحمتی شراکبه







چهره‌ی نیما نثار فریدون کوچکیان

وقتی به دیدن نیمایوشیح رقتم برخلاف تصور قبلی دریافتم که نیما اعتراضات و حملات مخالفین خود را امری عادی، و غیرمنتظره تلقی نکرده، و نسبت به آنها هم کینه‌ای در دل ندارد و آن طور که شایسته‌ی یک تحول‌دهنده‌ی هنری و یک هنرمند واقع‌بین است، منطق را بر احساسات شخصی ترجیح می‌دهد.

نیمایوشیح پس از آن‌که فهمید قصد من از ملاقاتش خواستین نظریه‌ی او نیست به اعتراضات علی دشتی نسبت به شعرنو و مخصوصاً شخص ایشان است با بیانی ملایم گفت:

– این حملات و اتهامات نازگی ندارد و همیشه هر نوپردازی و هر شاعر متجددی در زمان خود مورد شماتت و حتی تمسخر کسانی که مفهوم آثار او را درک نکرده‌اند قرار گرفته‌اند و اصولاً لزومی ندارد که در یک عهد و زمان، شیوه‌ی شعر گوویی و سخن‌سراییی همگان، یکسان باشد. در همان تاریخی که در مشرق ایران به «سبک خراسانی» (ترکستانی) شعر می‌گفتند، در مغرب ایران «سبک عراقی» متداول بود. جایی که اختلاف مکان، در سبک شعر مؤثر باشد؛ اختلاف زمان دیگر جای خود دارد و خیلی پیش‌تر مؤثر است. این است که می‌بینیم زبان شعر صائب تبریزی از حیث استیلا کاملاً با زبان اسلاف خود تفاوت پیدا کرده است، زیرا به قول نظامی:

به هر مدتی گردش روزگار دگر طرز را کرده آموزگار  
همین شاعر وقتی که آثار خود را منتشر ساخت مردود و مفرود  
معاصرین خود قرار گرفت؛ ولی بعدها دانسته شد که به ادبیات چه خدمت بزرگی کرده است. نظامی در مورد فاصله‌گیری شاعران مرفقی، از ذوق عمومی، ابیات زیادی دارد و از آن جمله این دو بیت:

دهان خلق شیرین از زبانم چو زهر قاتل از تلخی دهانم  
چو دریا من به دامن ریخته در گریبانم ز سنگ طغنه‌ها بر  
نیما در مورد روش سمبولیک اشعار خود گفت:

– برخلاف تصور عده‌ای از منتقدین، سبک سمبولیک از خارجی‌ها تقلید نشده و معنای مجاز کلمات از آثار اروپایی به عاریت گرفته نشده و در آثار مولانا و حافظ و حتی در مجاورت عادی روزانه‌ی مردم، به کار بردن کلمات به معنای مجازشان مرسوم و متداول بوده و خیلی دیده می‌شود. مانند ضرب‌المثل معروف «پایان شب سه سبید است» که منظور بهتر شدن روزگار آینده است. در سرتاسر آثار حافظ کلمات مجازاً به کار برده شده و خواهج ناگزیر بوده که در پرده‌ی استتار و ابهام افاده‌ی مرام کند. به همین علت است که مردم هم عهد حافظ از او دوری می‌جستند و قدر او را نمی‌شناختند تا به حدی که مجبور شد بگوید:

سختدانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز  
بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم  
در این موقع استاد نیما اظهار داشت که تحت تأثیر سخنان حافظ و نظامی در این مورد قرار گرفته و غزلی به سبک حافظ ساخته که هنوز ناتمام است و تنها دو بیت از آن را برای من خواند:

– بر هنر شد همه تقدس ختم در بازار  
با رب آبخورم انداز به سامان دگر  
بای بردار و به من آی و تققد می‌دار  
دست تا در لکشم از تو به دامان دگر

نیما به آثاری که در این زمینه سروده است اشاره‌های متعددی کرد و از آن جمله این رباعی است که در سه سال قبل ساخته:

– میلت سوی دوستان نهاده است چرا!  
مهرت همه با بدان زباده است چرا!  
گویی که ندارد سخن گیری،  
پس بر سر هر زبان فتناده است چرا!

نیمایوشیح در مورد تفاوت علی دشتی گفت:  
– من از تفاوت دشتی رنجشی ندارم. دشتی نویسنده‌ی ماهر و

نیش خاری برای  
چشم‌های علی

کیچی  
با  
نیمایوشیح  
ابوالقاسم جنتی عطائی\*

مجله از نشریه‌ی گلستان، شماره‌ی ۶۶  
شماره‌ی ۶۶، شماره‌ی ۶۶

زبردستی است، ولی باید این حقیقت را هم بگویم که او فقط دماغ نثرشناسی دارد نه دماغ شعرشناسی... برای قضاوت، علاوه بر اهلیت و وارد بودن در موضوع، انسان لازم است. باید در مورد یک هنرمند، تأثیر کارش را در زبان و زمان او دید که تا چه مقدار است و آن وقت قضاوت کرد. من از بی‌انصافی هیچ‌کس نمی‌رنجم و به حال خرده کبریا رقت حاصل می‌کنم...

نیما گفت همان‌طور که در کتاب «دو نامه» نوشته‌ام:

— آن که غریب به دست دارد، از عقب کاروان می‌آید... هر فرد هنرمند را — خوب یا بد — زمان او ساخته است و زمانی لازم است تا او شناخته شود.

ضمن بحث زیاد در اطراف ماهیت شعر دریافتم که نیما در تعریف شعر با آقای دشتی هم عقیده نیست و بر خلاف عقیده دشتی می‌گوید:

— ممکن است سنگی به پای حیوانی خورزد و ناله‌ی دردناک او را بلند کند، ولی ناله‌ی او شعر نیست! ولو این که از ضجه‌ی مستمندانه‌ی او هم متأثر شویم.

استاد نیما درست خلاف این نظر را دارد. نیما می‌گوید:

— شاعر کسی است که قنوت بیان و انتقال این احساسات شعری را داشته باشد. شاعر باید اسباب سازندگی شعر را داشته باشد و این اسباب عبارتند از: اصول فنی، قواعد فصاحت و بلاغت، املاک کلمات، وزن، و غیره. شاعر لازم است که کم‌و‌بیش درباره‌ی اسباب شعرسازی معرفت داشته باشد؛ و من خود برای این کار بیش از اندازه‌ی آقایان ادبای عالیقدر (که مقالات سطحی در آثار کلاسیک و قدما دارند) آثار گذشتگان را زیر و زبر کرده‌ام. من جوان نیستم و اکنون پا به شصتین سال عمر خود گذاشته‌ام. در تمام مدت عمرم، مطالعه‌ی آثار پیشینیان و آثار خارجی کار همیشگی‌ام بوده است.

نیما این جملات را با حرارت مخصوصی ادا کرد و در حالی که لیخند پرمعنائی بر لب داشت گفت:

اگر بی‌معرفتی، در اثر نداشتن مطالعه، نتوانست احساسات و عواطف خود را بیان کند؛ مردمان کارگشته و زحمت کشیده را نباید بدنام ساخت. من هم بسیاری از رنجهای دشتی را نست به خوابی شعر امروز داشته و دارم.

استاد نیما پس از ذکر این مطالب به انتقاد از خود پرداخت و شجاعانه گفت:

— من که سال‌هاست زحمت کشیده‌ام هنوز در کار خود آزمایش می‌کنم و در مقدمه‌ی لفظانی که اخیراً از من چاپ شده (نیما پوشش چاپ ناصحی) گفته‌ام که من از بسیاری از کارهای خود عیب می‌گیرم.

از بیابانگزار شعر نو در ایران پرسیدم هدف خود را از تغییر سبک و به اصطلاح نوپردازی بیان کند، گفت:

— من برای آن که بهتر بتوانم احساسات درونی‌ام را که آمیخته به دودهای اجتماعی است بیان کنم، تصمیم گرفتم موسیقی را از شعر جدا کنم. برای آن که بهتر بتوان احساسات شعری را وصف کرد باید قیود گذشته را کنار گذاشت؛ و بدیهی است وقتی این‌طور سبکی را بیش گرفتیم مجبور به کوتاه و بلند کردن مصرع‌ها هستیم تا پوشش مناسب‌تری برای معانی باشند. یعنی معانی، وزن را برای شعر ایجاد کنند نه اوزان عروضی قدیم...

سخن که به این‌جا رسید استاد اشاره به گفته‌ی دشتی کرد که اشعارش را فاقد وزن می‌داند و گفت:

— اشعار من وزن دارند، منتهی نه اوزان قدیم... این یک قسم شعر است. برخی از معانی را می‌توان در همان اوزان و فوایف قدیم بیان کرد ولی عیب کار این‌جاست که زبان زمان ما و طرز زندگانی ما دیگر قادر به این کار نیست. مثلاً اگر بخواهیم داستانی به بحر متقارب فردوسی بسازیم، با به‌کار بردن کلماتی که مربوط به زندگی و مایحتاج امروزی ماست از قبیل: ماشین، قفسه، راه‌آهن، اتوبوس، و غیره. کار خنک و بی‌مزه‌ای می‌شود و لطف هنری خود را از دست می‌دهد. بنابراین باید شاعر متجدد سبک نگارش مخصوص زندگی امروزی خود را داشته باشد و زبان دوره‌ی خود را وسیله‌ی بیان و انتقال معانی قرار دهد. چنان‌که شعری قدیم هم همین کار را کرده‌اند.

بسیاری از سنت‌ها را می‌شود و باید عوض کرد؛ ولی باید دید که آن را چه‌طور عوض کرد، و چه‌طور عوض کردند. باید برای قضاوت در چگونگی یک تحول



نیما عکس مرحمتی سوادیه قاسملو





هنری، به کارهای اصیل تر و بهتر بانی کار رجوع کرد نه کارهای متوسط او.  
نیمای شعر «وکدار» را که مورد استناد دشتی قرار گرفته، شعر متوسط خود نامید و گفت:

— برای قضاوت روی شعرهای من باید «اسانه»، «می دوخشد شتاب»، «وای بر من»، «آی آدم‌ها»، «کار شبها» را مطالعه کرد و ملاحظه قضاوت قرار داد. وانگهی شعر «وکدار» غلط چاپ شده و قسمتی از انتقادات آقای دشتی به علت همین اغلاط چاپی بوده است... و به قول نظامی:

در همه چیزی هنر و عیب هست  
عیب عیب تا هنر آری به دست.

نیمایوشیج از دست عده‌ای از «نویپردازان کم‌مایه» دل پُری داشت و در این مورد گفت:

— من در مقدمه‌ی «تعریف و تبرسه» به شعرای جوانی که (شعر را) از حیث وزن و تعبیرات به سوی هرج و مرج سوق می‌دهند، ناختم‌ام. در بین آناری که تاکنون به عنوان شعر شش‌پایه آثار ناموزون و بد زیاده است. شعرنو یا شعر آزاد گفتن برخلاف تصور عده‌ای کار آسانی نیست و مخصوصاً برای من شعر آزاد گفتن خیلی مشکل تر از شعر کلاسیک سرودن است. نظیر استاد را درباری دو شعر دیگر که در مقاله‌ی آقای دشتی مورد استناد قرار گرفته خواستم. و جواب شنیدم که:

— شعر «دختر آفتاب» وزن ندارد و مشکل هم نیست و من آن را سروده‌ام. با شعری هم که از کتاب «خروس جنگی» نقل شده موافق نیستم و معتقدم که گوینده‌ی آن حتی تند رفته است و گفته‌هایش با حقیقت وفق ندارد و این کلمات و سداها با ما و ذهن ما آسان نیست؛ ولی با این حال نمی‌گویم بد است... هر تکاملی با وضع هر زمان و مکانی فاصله می‌گیرد، در این صورت هنرمندان شرقی موظفند به طرف آینده نزدیک شوند نه به طرف گذشته... زیرا جهش و تکامل ناموس طبیعت است... من در مقدمه‌ی «خانواده سوزناز» نوشته‌ام که «من بیش خاری هستم که شیمت مرا برای چشم‌های علیل آوریده است».

هنکاسی که به این جمله از مقاله‌ی دشتی رسید: «انسان که برای جن‌ها و سوزگان شعر نمی‌گوید». استاد خنده‌ای کرد و گفت:

— یاد گفته‌های میرداماد افتادم. میرداماد در تعریف جن و پری این‌طور می‌گوید: «التین یغلون الخیر فهم الملائکه و الذین یغلون الشر فهم الشیاطین و الذین یغلون ناره الخیر ناره و الشر فهم الاجنه»، یعنی «آن‌هایی که کار خوب می‌کنند فرشته‌اند و آن‌هایی که کار بد می‌کنند شیاطینند و آن‌هایی که گاهی کار خوب می‌کنند و گاهی کار بد، اجنه هستند! شوخی‌های استاد که در عین ملاحظت از رعیت مطالعه و احاطه‌ی او بر ادبیات قدیم و جدید است پایان یابد... باز تکرار کرد که:

— شعر آزاد یک قسم شعری است برای دکلاماسیون نه همیا شدن با موزیک. این قسم شعر مختصر به اروپا نیست، در ترکیه و کشورهای عربی هم متداول است. برای نمونه می‌توان ناطق حکمت (شاعر ترک) و حلیم دهموس (شاعر عرب بیروتی) را نام برد.

استاد راهنمایی کرد که برای اغلاط کامل نظریات او در شعرنو به کتاب «در نامه» «تعریف و تبرسه» مراجعه کنم و عده داد که اگر ابهاسی در آن نوشته‌ها باشد برابم حلاجی نماید تا من بتوانم عصاره‌ی نظریات استاد را با زبانی ساده در اختیار علاتمندان بگذارم. هنکاسی که برای خداحفاظی دست در دست بانی شعرنو در ایران گذاشته بودم، گفت:

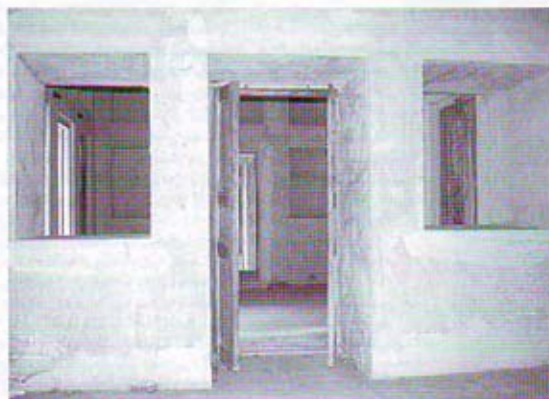
— باز هم تأکید می‌کنم که شعرهای من وزن دارند و هیچ کدام بی‌وزن نیست، اما این اشعار جدید من طوری است که دیگر نمی‌توان آن‌ها را به آهنگ «دشتی» و «ابوعطا» پیوند داد!

از این شوخی ملیح، استاد به‌خنده افتاد. و به اجبار محضر پُرفیض‌اش را شرک



دو عکس:  
نیمایوشیج با شرابگیم و عالیخاتم

♦ دوست ارجمندانم آقای حسین جعفری محبت کرد و ضمن تماس تلفنی با گردانندگان «خبر» «کتابان» (آقایان منصور و ربیع متفق همدانی) گفتند که به احتمال زیاد این مجامعه را می‌توانستیم جشنی عظیمی «شب چراغ» یا نیمای انجام داده است. با سپاس فراوان از مهر دوستان‌مان که در اختیارات و در اختیار شریه گذاشتند. دفترم







www.tabarak.com  
 تابستان

دو عکس بالای دو صفحه‌ی روزنامه مرحمتی صفوالدین الهی  
 مجسمه‌ی نیما کار حاجی‌نوری مرحمتی فرهنگ فرهی



۱۸۱۹ ■ دکتر هنر ویژه‌ی نیما پوشیح ■ سال هشتم ■ شماره‌ی ۱۲ ■ اسفندماه ۱۳۷۹ ■ ۱۸۱۹





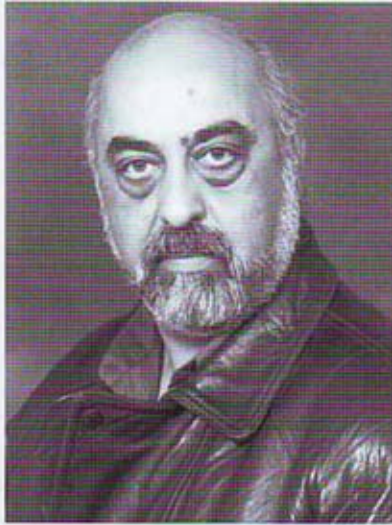




عکس‌هایی از یوش و طرح چهره‌ی نیما کار مرثی‌ی عبدالله  
عکس نیما مرثی‌ی سودابه فاسلو







شراکیم یوشیج



از راست: اسماعیل مویطوفو، شراکیم یوشیج



از راست: مینا میرهادی (یوشیج)، شراکیم، و گلرخ یوشیج

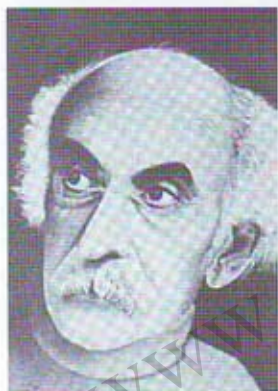


از راست: گلرخ، شراکیم، مینا، سامان هزاره‌ئی (دختر، همسر و داماد شراکیم)

از راست: کامران یوزاد، مینا میرهادی (یوشیج)، شراکیم، عکس از آرکیم کامران یوزاد برای دفتر خبر



۱۸۲۳ ■ دکترهنر وین‌وی لیمایوشیج ■ عکس از آرکیم کامران یوشیج ■ شماره‌ی ۱۲ ■ اسفندماه ۱۳۷۹ ■ ۱۵۲۳



{ آینه که از نگاه خود در آینه می بیند }

۱۳۱۳ / ۱۵

نقاش نیما

چهره نیما کار آثار مصدق  
سپین فانتور (دوست و همسایه نیما) با طراحی همکاران



۱۸۲۴ ■ دکتر هنر ویژه نیما پوشش ■ سال هشتم ■ شماره ۱۲ ■ اسفندماه ۱۳۷۹ ■ ۱۸۲۴